

درآمد

نام و سیره روحانیت مبارز پیوسته با ساده‌زیستی و مردمی بودن قرین بوده و راز تعلق خاطر توده‌های مردم به آنان نیز همین است. شهید دستغیب نیز همواره در کنار مردم و یاور آنان بود و از همین روی یاد و نام او با جان تمام کسانی که محضرش را درک کرده‌اند، آمیخته است. در این گفتگو به گوشه‌هایی از این سلوک اشاره شده است.

«شهید دستغیب و نهضت امام» در گفت و شنودی با محمدعلی ناجی

جز رضای خدا در نظرش نبود...

کسی هم نبود مردم را راهنمایی کند و طرح و نظر بدهد که چه کار کنند. حدود ساعت ۱۲/۵ ظهر بود که مردم کم‌کم متفرق شدند.

نحوه پخش اعلامیه‌ها در شیراز چگونه بود؟

اعلامیه‌ها که به شیراز می‌رسید، تعدادی از آنها را به وسیله یک دستگاه فتوکپی، تکثیر و سپس به وسیله دوستان پخش می‌کردیم. در مرودشت و زرقان هم عده‌ای از دوستان همین کار را می‌کردند.

اعلامیه‌ها را چگونه از تهران یا قم به شیراز می‌آوردید؟

در آنجا مسئول تکثیر اعلامیه‌ها آقای ربانی بودند که خیلی شجاعانه عمل می‌کردند و چند دستگاه فتوکپی و دستگاه تایپ در منزل داشتند. وقتی که امام اعلامیه یا نواری می‌دادند، توسط آقای ربانی تکثیر و پخش می‌شد. من هم برای آوردن اعلامیه یا نوار خدمت ایشان می‌رفتم. یکی دو دفعه هم به‌طور مستقیم خدمت امام مشرف شدم. یک دفعه که رفتم صبح زود خدمت امام رسیدم و دیدم ایشان در حال قدم زدن و راه‌پیمایی صبح زود خود بودند و گفتم که از شیراز آمده‌ام و نوار شهید دستغیب را خدمت امام دادم و ایشان گفتند سلام مرا به آقای دستغیب برسانید. اوضاع آنجا چه طور است؟ من هم در باره جلسات و محافل شیراز و از سخنرانی‌های شهید دستغیب برایشان توضیح دادم. زمانی هم که امام در نجف بودند، یکی دو دفعه خدمت ایشان رسیدم و اعلامیه‌هایی را نیز از آنجا به شیراز آوردم. تشکیلات انقلاب تا قبل از ۱۵ خرداد ۴۲، چندان حساب شده و منظم نبود و با توجه به عنایت آقا امام زمان (عج) و اخلاص و حقیقت حرکت امام، موفقیت‌های بزرگی به دست آمد.

در آن موقع متوجه سیاست دولت نبودیم. ساعت حدود ۸/۵ صبح بود و جمعیت زیادی هم به مسجد آمده بودند. در این هنگام دیدم غریبه‌ای در داخل جمعیت شروع به حسین حسین گفتن کرد و جمعیت را تحریک کرد. مردم به خیابان ریختند و اولین کاری که کردند این بود که ماشین سرهنگ عراقی را آتش زدند. دیدیم چهره‌های ناشناسی در میان جمعیت هستند که خرابکاری می‌کنند، شاخه‌های درختان و تابلوهای مغازه‌ها را می‌شکنند و از این جور کارها می‌کنند.

بعد از حادثه فیضیه در شیراز شایع شد که شعبان بی‌مخ می‌خواهد بیاید و مردم مقداری وحشت‌زده شدند. شهید دستغیب در مسجد جامع رفتند منبر و گفتند: «این شعبان مخی کی هست که می‌خواهد بیاید شیراز؟ مگر جوان‌های ما مرده‌اند؟»

تا مردم به چهار راه زند برسند، هیچ پلیسی در کار نبود، ولی در اول خیابان داریوش سابق پلیس ایستاده بود و شروع به تیراندازی کرد. در این حادثه پسر خواهر شهید دستغیب و مرحوم خلیل سربی و ۶۰ نفر از بچه‌ها شهید شدند. جنازه‌ها را به مسجد جامع آوردند و تمام صحن شاه‌چراغ و صحن جامع پر از جمعیت شد. هلیکوپترها و هواپیماها هم در سطح خیلی پائینی حرکت می‌کردند تا مردم را بترسانند و

نقش شهید دستغیب در حوادث پس از خرداد ۴۲ چه بود؟

در شب عاشورای آن سال یادم هست که تمام هیئت‌ها در مسجد نو اجتماع کردند. در پایان مجلس شهید دستغیب قصد داشتند به خانه بروند و دست‌های مرموزی در کار بود که ایشان را در همان شب به قتل برسانند. جمعیت زیادی تا جلوی منزل، ایشان را همراهی و روی دست، بلند کردند. فشار جمعیت بسیار زیاد بود و هر طور بود آن شب به خیر گذشت.

در روز ۱۴ خرداد، نظام شاهنشاهی با کمال بی‌حیایی و جسارت، دستگیری امام را اعلام کرد. من بلافاصله از منزل بیرون آمدم و به بیت شهید دستغیب و از آنجا به بیت آقای محلاتی رفتم و از این بزرگواران کسب تکلیف کردم. آنها گفتند مردم را در مساجد جمع کنید. من هم به بازار رفتم و پیغام ایشان را به مردم رساندم.

دستور این بود که غیر از نانوائی‌ها، تمام دکان‌ها ببندند. مردم به مسجد جامع و مسجد مولا و بقیه مساجد ریختند. آقای محلاتی بعد از نماز اعلام کردند که به خاطر دستگیری امام فردا همه مغازه‌ها تعطیلند. در مسجد جمعه هم آقای سید عبدالحسین دستغیب اعلام کردند که فردا تعطیل عمومی است و فردا همه صبح اول وقت در مسجد نو حضور پیدا کنند. برای جامعه روحانیت هم پیغام دادند که ساعت ۸ صبح همه در مسجد جامع حاضر شوند. من به خانه برگشتم، ولی تا صبح خوابم نبود. نماز صبح را خواندم و دنبال خادم مسجد نو رفتم که بیاید در را باز کند.

در مسجد را باز کردیم و مردم هم کم کم آمدند. ما

نجابت رفتن. آقای جباری هم آمد. خیلی کتک خورده بود. به آقای نجابت گفتم که نتوانستند شهید دستغیب را دستگیر کنند. نزدیک ظهر بود که به منزل برگشتم. روز بعد از آن مردم در مسجد جمعه اجتماع کردند. بنده هم رفتم دنبال آقای شریعت. آقای علم‌الهدی هم آمدند، ولی بعد از شهید دستغیب واقعا کسی نبود که مردم را راهنمایی کند. در آن روز عده‌ای از عناصر مشکوک قصد کشاندن مردم به خیابان‌ها و تخریب اموال

بعضی‌ها هستند که مردم را به خودشان دعوت می‌کنند، ولی آیت‌الله نجابت و شهید دستغیب این‌گونه نبودند. از خصوصیات که ایشان داشتند این بود که مثل امام تمام کارهایشان برای خدا بود و هیچ نظر مادی نداشتند.

عمومی را داشتند. در آن روز آقای خلیل سربی شهید شد.

از ویژگی‌های اخلاقی شهید نکاتی را ذکر کنید. بعضی‌ها هستند که مردم را به خودشان دعوت می‌کنند، ولی آیت‌الله نجابت و شهید دستغیب این‌گونه نبودند. از خصوصیات که ایشان داشتند این بود که مثل امام تمام کارهایشان برای خدا بود و هیچ نظر مادی نداشتند. منزل شهید دستغیب یک هفته محاصره بود، ولی ایشان در منزل نبودند. بعد از یک هفته شهید دستغیب در مسجد جامع منبر رفتند و ساواکی‌ها واقعا رفتند که یک هفته منزل خالی را محاصره کرده بودند. این زندگی شهید دستغیب را می‌رساند. من یادم است که عده‌ای از مخالفان شهید دستغیب نشریه‌های کاذبی علیه ایشان پخش می‌کردند. هرچه که میدان و اطرافیان شهید دستغیب به ایشان بیشتر گرایش پیدا می‌کردند، می‌فهمیدند که این حرف‌ها دروغ است و می‌فهمیدند که نظر ایشان فقط رضای خداست. ■

بود؟

چون در آن موقع خفقان زیاد بود، بیشتر هیئت‌ها نظرشان این بود که همان سینه‌زنی و عزاداری خودشان را داشته باشند و کاری به چیزهای دیگر نداشته باشند. عده‌ای هم که در مسجد جامع و مسجد جمعه جمع می‌شدند، اوایل زیاد نبودند و بعدها بود که جمعیت بیشتری به مسجد جامع می‌آمدند.

در آن هنگام آن قدر خفقان و فشار رژیم زیاد بود که یادم است که وقتی می‌خواستیم نوار امام را در منزل بگذاریم، چند نفر دم در کشیک می‌دادند و به سختی می‌شد نوارها را توزیع و تکثیر کرد. ما چند نفری که با هم بودیم، خدمت آیت‌الله نجابت می‌رسیدیم و ایشان می‌گفتند به مسجد جامع برویم. در شب ۱۵ خرداد هم که خبر دستگیری امام رسید، شهید دستغیب به منبر رفتند و گفتند: «من باورم نمی‌شود که مرجع تقلید شیعیان جهان را اینها می‌گیرند و این قدر دستگاه هتاک شده باشد که

بخواهد ایشان را بگیرد». بعد از آن هم به مسجد گنج رفتند و در آنجا هم صحبت کردند. بعد قرار شد ما در منزل شهید دستغیب بمانیم و از ایشان حفاظت کنیم. من با آقای حسینی دم در بودیم. شب حدود ساعت یک بود که گارد حمله کرد. ما بی اختیار خواستیم فرار کنیم. در حین فرار حاج آقای علی حسینی برگشت و دیگران هم جرئت پیدا کردند و برگشتند. آقای حسینی فرمانده اینها را مثل توب بلند کرد و زد زمین و سر نیزه به پهلوی ایشان زدند. اولین کاری که این فرمانده اینها کرد، این بود که بلند شد و چند تا کشیده به سر بازان زد که چرا گذاشتید این طور شود؟ شنیدم که آقای ابوالاحرار هم با چوب به اینها حمله کرده بود.

بعد از آن همه افراد را به مسجد گنج بردند و در آنجا گاردی‌ها، زخمی‌ها را جدا کردند و به بیمارستان

بردند که از آن جمله هم آقای حسینی بودند که حالشان خیلی وخیم بود. گاردی‌ها فقط دنبال شهید دستغیب می‌گشتند. همگی هم مست بودند و ناسزائی می‌گفتند که بنده از بازگویی آنها شرم دارم. آنها تمام منازل اطراف را گشتند، ولی منزلی را که شهید دستغیب در آن سکونت داشتند، نگشتند. مدتی گذشت و گاردی‌ها آنجا را ترک کردند. من بلافاصله به منزل آیت‌الله



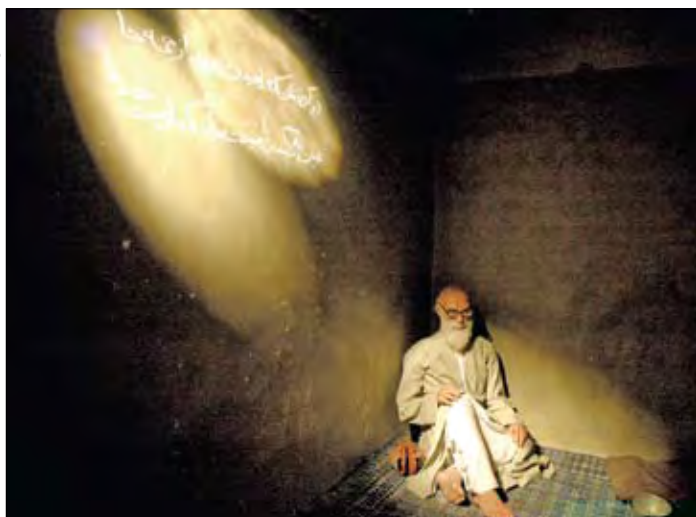
با توجه به حساسیت ساواک اعلامیه‌های آن زمان از چه طریقی به شیراز می‌رسید؟

فردی بود به نام آقای هاشمی که رابط بین شیراز و قم بود، از اینجا نوارهای شهید دستغیب را به قم می‌برد، چون امام نوارهای شهید دستغیب را خیلی دوست داشتند و می‌گفتند که هر هفته برای من نوارها را بیاورید. و اعلامیه‌های امام را از قم به شیراز می‌آورد و در اینجا پخش و تکثیر می‌شد، و موضوعات اعلامیه‌ها مربوط به لوايح ۶ گانه شاه بود که امام خیلی از آن برآشفته شدند و اعلامیه‌های تند می‌دادند. بعد که قضایای مدرسه فیضیه پیش آمد و بعد از آن امام روز به روز تندتر شدند. مسجد جمعه هم که اوایل همیشه در محاصره پلیس بود و هر روز دایره محاصره تنگ‌تر می‌شد، ولی مردم بیشتر می‌آمدند. حدیثی داریم که «الانسان حریص علی ما منع» هرچه که بیشتر منع می‌کردند، مسجد شلوغ‌تر می‌شد.

از شایعه آمدن شعبان جعفری به شیراز خاطراتی را نقل کنید.

بعد از حادثه فیضیه در شیراز شایع شد که شعبان بی‌مخ می‌خواهد بیاید و مردم مقداری وحشت‌زده شدند. یادم هست که شهید دستغیب در مسجد جامع رفتند منبر و گفتند: «این شعبان مخی کی هست که می‌خواهد بیاید شیراز؟ مگر جوان‌های ما مرده‌اند؟» بعد از حرف ایشان مردم عوض شدند، یادم هست که آیت‌الله نجابت به آقای سید علی اصغر گفتند که مقداری چوب تهیه کنید. من با سید علی اصغر رفتم و مقداری چوب تهیه کردیم. حتی یادم هست که حسین آقای قصاب هم مقداری ساطور و چاقو آورد تا در موقع لزوم از آن استفاده شود.

در ایام محرم وضع عزاداری در شیراز چگونه



تندیس شهید آیت‌الله دستغیب در موزه عزت ایران